

نایخ اسلام

برای تداوم
انقلاب اسلامي

حجة اسلام و المسلمين رسولی

قسمت پنجم



دشمنیها آشکار می شود

*

هنگامی که مشرکان قریش و سر-دمداران استعمارگر شهر مکه از پیشنهاد سازش و کنار آمدن با رسول خدا مایوس شدند، و از طرفی بخاطر وجود عشیره، محترم و قدرتمند آنحضرت در مکه یعنی قبیله، بنی هاشم جرئت آزار و اذیت آنحضرت را علنانداشتند بناچار دشمنی خود را با آنحضرت و آئین مقدس اسلام آشکار نموده و برای جلوگیری از نفوذ سریع اسلام در مکه اقدام به تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا به دین اسلام و رهبر عالمقام این دین مقدس و پیروان دلپاخته آن نموده و در اینراه از زدن هر تهمتی که برای آنها مقدور بود و احتمال میدادند که مورد قبول توده مردم قرار گیرد باکنداشتند و اینکه ببینیم نسبت‌هایی مانند: مجنون، ساحر، کذاب، و امثال

اینها به حضرت رسول دادید، اما هیچگاه نسبت خناسی چه در حال و چه در غیر آن بحضرتش ندادند نه از آنجهت بود که نخواستند و یا مثلاً ملاحظه و رعایتی در اینباره از آنبزرگوار نمودند، بلکه بخاطر آن بود که سابقه، درستی و پاکی و امانت آنحضرت برای آنها بقدری آشکار و روشن بود که شاید فکر چنین اتهاماتی هم در مغز کسی خطور نمیکرد، تا چه رسد به اینکه آن را مرحله، عملی در آورند، و چنین تهمت‌هایی با آنبزرگوار بزنند. و بهین جهت بود که اتهام دروغگوئی و "کذب" هم از آن-تهمت‌هایی بود که مقبول توده واقع نشد و چنانچه پیش از این خواندیم خودشان "کذب" آنها را اعتراف کرده و این نسبت را تکذیب کردند. (۱) و در مورد نسبت دیوانگی و سحر هم ناچار بودند برای بدبختی آن از طرف مردم و به اصطلاح "جا افتادن" آن دروغ‌هایی بهم بیاورند

حضرت این نسبتها را بر زبان جاری میکردند، چون راه دیگری نداشتند. و این موضوع را قرآن کریم بصورت تمسخر و بنحو جالبی در قالب آیاتی به اینگونه بیان میدارد "و اذ یقولون لولا لئومون ان تبتغون الا رجلا مسحورا انظر کیف ضربوا لك الامثال قتلوا فلا یستطیعون سبیلاً" (۲)

دقت در این دو آیه، بخوبی آنچه را در بالا ذکر کردیم گویا میباشد که خدای تعالی میفرماید: - و ستمکاران میگویند شایسته مردی سحرزده و جادوشده را پیروی نمی‌کنید، بنگر چگونه (از روی بی‌خبری یا ناچاری) برای تو مثل میزنند و در گمراهی فرو رفته (وراه چاره بر آنها بسته شده) و راه نمیابند و در تاریخ نیز میخوانیم که گفته اند:

رسول خدا در بازار عکاظ در حالیکه جنبه سرخی به تن داشت بیاحاست و گفت: ای مردم بگوئید: پاسدار اسلام / ۴۱

لا اله الا الله تا رستگار و پیروز گردید، ناگهان مردی به دنبال او دیده شد که دو کیسوی بافته زرین داشت و می گفت: ای مردم این جوان برادرزاده من و بسیار دروغگو است، از او حذر کنید، راوی گوید: پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: این جوان محمد بن عبدالله است، و این مرد ابولهب بن عبدالمطلب عموی است (۳) و این نیز شاهد دیگری است بر اینکه این تهمتها و نسبتهای ناروا معمولاً در خارج شهر مکه و در میان قبائل اطراف عنوان میشد، و گر نه در شهر مکه این گونه نسبتها خریداری نداشت و کسی نبود که آنها را بپذیرد.

چنانچه اکنون نیز ما شاهد چنین ماجرائی هستیم که دشمنان انقلاب و کسانی که منافع نامشروع و شهوات آنان با این انقلاب از میان رفته انواع تهمتها و نسبتهای ناروا را در خارج و نزد کسانی که هیچگونه شناختی از رهبر بزرگوار انقلاب و مسئولان متعهد و متدین ندارند به آنها وارد میسازند و شب و روز با تمام وسائل تبلیغی و با انتشار دهها روزنامه و مجله و در دست داشتن دهها بلندگوی تبلیغاتی و رادیو آنها را به انواع تهمتها و دروغهای متهم میسازند که برخی از این اتهامات برای افرادی که مختصر شناختی با آنها ندارند صورت "جوک" و مسخره دارد.

در اینجا بدنیت در مورد انگیزهها انگیزههایی که این جنایتکاران از خدا بی خبر در اناعه این اتهامات ناجوانمردانه و بدنبال آن جنایات و صدمات و اذیت و آزارها و قتلها و کشتارها (و بمب

کذاربها و ترورها و ... و صدها جنایت دیگر داشته دارند، و این اندازه در این راه نیرو و بودجه مصرف می کنند، مقداری بحث شود. شکی نیست که یک انسان سالم و بی مرض هیچ گاه حاضر نیست در برابر بیمران الهی و مردم محرومی قیام کند که هدفی جز هدایت مردم و آگاهی دادن به آنان ندارند و میخواهند با ظلم و بی عدالتی مبارزه کنند، و هر گاه چنین صحنه هایی پیش آمد که در یکسو مردان الهی و از خودگذشتهای را دیدیم که از روی صدق و صفا بعنوان اقامه حق و برقراری عدل و داد قیام کرده و در برابر شان افرادی ستمگر و ریاکار و سودجو با انواع تبلیغات و فریبکاری و صرف مبالغی سرسام آور برای درهم کوبیدن آن قیام اقدام نموده اند بدون شک دسته دوم بر ماطل بوده و گروه اول بر حق و دسته دوم از سلامت روح برخوردار نبوده و بیمارند و منشا این بیماری ها نیز بطور عمده خودخواهی و طمع و تکبر و حسد و امثال این گونه اخلاقیهای ناپسند میباشد و بهمین جهت است که امام صادق علیه السلام در آن حدیث معروف میفرماید:

"أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْحِرْصُ وَالْإِسْتِغْبَارُ وَالْحَسَدُ..."
پایه های کفر سه چیز است: حرص، تکبر، حسد...
و اساسا خود این صفات نکوهیده - چنانچه در جای خود ثابت شده - بیماریهایی است که در وجود انسانها پدیدار شده و بیمبران الهی نیز طبیبانی هستند که بفرمان خدای تعالی برای مداوای انسان آمده اند.

و در قرآن کریم و روایات ائمه دین علیهم السلام شواهد بسیاری بر این مطلب وارد شده که استقصای آنها ما را از بی گیری هدف اصلی باز میدارد، ولی برای نمونه بس نیست برخی از آنها را بشنوید:

۱- اما در مورد اینکه این صفات زشت و نکوهیده که منشا این دشمنی ها و مخالفتها میگردد بیماریهایی است که در وجود انسان و بخصوص در دل آدمی نفوذ میکند و اگر معالجه نشد چنان ریشه میافکند که کندن آن کاری بس دشوار میگردد آیاتی در قرآن کریم آمده مانند اینکه در مورد منافقان و کسانی که در صدد خدعه و نیرنگ با خدای



تعالی و مؤمنان هستند در همین صفحات آغاز قرآن (آیه ۱۰۰ سوره بقره) میفرماید:
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَكَانَ عَذَابُ أَلِيمٍ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ.
در دلهای آنان بیماری است که خدا به بیماری آنها افزوده و آنها را عذابی دردناک است بسبب آنکه دروغ میگفتند.

و بهمین نحو آیاتی در سوره های مائده (آیه ۵۲) و سوره توبه (آیه ۱۲۵) و سوره حج (آیه ۵۳) و سوره محمد (آیه ۲۰) و سوره مدثر (آیه ۳۱) نیز آمده است. و در مورد مردانی که تحت تاثیر شهوت و غریزه جنسی نامشروع قرار میگیرند به زنان دستور میدهد با چنین مردانی نرم و نازک سخن نگویند مبادا آنها که در دلشان بیماری است تحریک شده و بطمع افتند و در اینباره چنین میگوید:

"... فَلَا تَخْصَنَّ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَنَّ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ..." (۴)
و امثال این آیات شریفه و در روایات نیز بسیار آمده که از تکبر و حسد و امثال آنها به مرض و بیماری

تعبیر شده که برای توضیح بیشتر میتوانید به فصل اول کتاب کبیر گناه تالیف نگارنده مراجعه نمائید
۲- و اما در مورد اینکه چگونه این بیماری منشا این مخالفتها و تکذیبات میگردد، و به تعبیر دیگر در مورد ارتباط بین این صفات نکوهیده و تکذیب انبیا، نیز آیات و روایات بسیار است که از آن جمله در رابطه با بحثی که ما بدنبال آن تا بدینجا آمدیم یعنی متهم ساختن بیمبران الهی به سحر و دیوانگی و امثال آنها این آیه است که در سوره مبارکه ذاریات (آیه ۳۹) در مورد مخالفت فرعون با حضرت موسی و سرپیچی او از اطاعت آن پیامبر بزرگوار میفرماید:
"قَتَلْتَنِي بِرُكْنَيْهِ وَقَالَ سِجْرٌ أَوْ جِنَّونٌ"

یعنی (پس از اینکه موسی (ع) با حجتی آشکار نزد فرعون آمد) فرعون با غرور و نخوت خود سر باز

زد و گفت: موسی! سحر یا دیوانه است...
و جالب این است که پس از چند آیه دیگر در همین سوره این مطلب را بصورت یک قاعده کلی بیان فرموده و چنین میگوید:

" كَذٰلِكَ مَا اَتٰى اَۤلَّذِيْنَ يٰسِرْنَ قَبْلِهِمْ مِنْ رَّسُوْلٍ اِلَّا قَالُوْا سَاحِرٌ وَّ اَوْ مَجْنُوْنٌ اَتَوْا صَوَابَهٗ بِلٰٓءٍ هُمْ كٰسُوْمٌ ظٰلِمُوْنَ "

یعنی این چنین است که نیامد هیچ رسول و پیامبری بر گذشتگان ایشان جز آنکه گفتند سحر است یا دیوانه است.

و آیات دیگر و روایاتی که میتوانید بطور مشروح در فصل آخر همان کتاب که در بالا ذکر شد آنها را مطالعه کرده و ببینید، که برای نمونه یک حدیث جالب آنرا انتخاب کرده دیلا از نظر شما میگردانیم: زهری گوید: پس از بعثت رسول خدا (ص) در مکه، شی ابو سفیان و ابوجهل و مرد دیگری بنام اخنس بن شریق بدون اطلاع یکدیگر مخفیانه به پشت دیوار خانه پیغمبر اکرم آمدند تا قرآنی را که آنحضرت در نماز میخواند بشنوند.

این سه تن هر کدام در جایی پنهان شدند، هر سه نفر آیات قرآنی را از رسول خدا شنیدند، آنگاه از جا برخاسته که خانه خود بروند، تصادفا در راه بیکدیگر برخوردند، و چون از مکان و منظور یکدیگر مطلع شدند همدیگر را ملامت کرده گفتند:

دیگر بچنین کاری دست نزنید که اگر مردم جاهل و سفها قوم شما را در اینجا ببینند و از آمدن شما و استماع سخنان محمد اطلاع حاصل

کنند ممکن است نسبت شما سو ظن پیدا کنند و گمانهایی ببرند. این سخن را گفته و دنبال کار خود رفتند.
ولی فردا شب که شد دوباره هر سه آنها بجای شب گذشته آمده و بی آنکه فکر کنند ممکن است رفتاری دیشب هم آمده باشند مخفیانه در مکان شب قبل پنهان شدند (گویا تلاوت آیات قرآن کریم آنها را بی اختیار به پشت خانه رسول خدا کشانید).

آن شب را هم تا صبح در پشت

تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا

معمولا در خارج شهر مکه و در میان قبایل اطراف (نسبت به پیامبر)

عنوان میشد... اکنون نیز ما شاهد چنین ماجرائی هستیم

عهد شدند که دیگر چنین کاری نکنند.
ولی تعهد خود را نادیده انگاشتند شب سوم نیز این عمل را تکرار کردند، اما روز سوم از یکدیگر جدا نشده تا با یکدیگر پیمان محکم بستند که دیگر شبها از این عمل خودداری کنند، تا میا داد عمل آنها موجب سو ظن مردم و احیاناً سبب بیشرقت کار رسول خدا (ع) و ترویج دین اسلام گردد.

بدنبال این جریان بود که همان روز سیم، اخنس بن شریق عصای خود را دست گرفته و ابتدا سراغ ابوسفیان بدرخانه اش آمد و بدو گفت:

ای ابوسفیان راست بگو، آیا نظرت درباره آنچه از محمد شنیدی چیست؟

ابوسفیان گفت: رفیق راستش این است که بخدا سوگند آنچه را شنیدم قسمتی از آنها معنایش برای من مفهوم شد، ولی قسمت دیگر را نفهمیدم! و ندانستم منظور از آن حملات چیست؟

اخنس نیز همان سخنان را به ابوسفیان گفت و اظهار کرد:

بخدا سوگند من هم مانند تو بودم که قسمتی را نفهمیدم و قسمتی را نفهمیدم.
از آنجا بدرخانه ابوجهل آمده گفت:

ای ابوجهل! نظرت درباره آنچه از محمد شنیدی چیست؟

ابوجهل گفت: چه شنیدم! راست قضیه این است که ما با فرزندان عبد مناف درباره رسیدن بشارت و بزرگی منازعه داشتیم و مانند دو اسب که بمسابقه میروند با هم در اینباره بمسابقه برخاستیم

دیوار خانه آنحضرت نشستند و آیات قرآنی را از دهان گرم آن بزرگوار استماع کردند، و چون باطلوع سپیده صبح از آنجا پراکنده شدند باز در راه بیکدیگر برخوردند و سخنان روز پیش را بهم گفته هم

و هر کدام میخواستیم بر دیگری سبقت جوئیم.



آنها مردم را اطعام کردند ما هم اطعام کردیم، آنها اموال به در خانه مردم بردند و احسان کردند ما هم چنین کردیم، تا اینکه اینها آمدند و گفتند: میان ما پیغمبری است که (از آسمان) بدو وحی میشود، دیگر ما چگونه میتوانیم بچنین فضیلتی برسیم!

این سخن را ابوجهل با ناراحتی گفت و دنبالش ادامه داد:

بخدا سوگند ما که هرگز به محمد ایمان نخواهیم آورد و او را تصدیق نخواهیم کرد. (۵)

اکنون با توجه بدانچه گفته شد در زمان خودمان میتوانیم بخوبی انگیزه دشمنان انقلاب اسلامی را درک نموده و وضع گذشته را با وضع فعلی مقایسه کرده و تاریخ گذشته را آئینه تاریخ معاصر قرار دهیم.



- (۱) مقاله شماره سوم محله مراجعه شود.
- (۲) سوره اسراء آیه ۴۷ - ۴۸
- (۳) ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۱ صفحه ۱۸۰
- (۴) سوره احزاب آیه ۳۲
- (۵) سوره ابن هشام جلد اول صفحه ۳۱۵